

## انتقال به مدرنیته\*

آلیستر مک‌گراث

محمد تقی انصاری پور

اشاره

این مقاله به بررسی تحولات فکری و اعتقادی در مسیحیت غرب از اواخر قرون وسطی تا زمان ورود به دوره روشنگری و روی آوردن به جهان بینی عقل‌گرایانه می‌پردازد. نویسنده دوران یاد شده را به چهار بخش تقسیم می‌کند: حکمت مدرسی در اواخر قرون وسطی؛ اومانیزم در دوره رنسانس؛ نهضت اصلاح دینی و دوره پس از نهضت اصلاح دینی. به عقیده وی مجموعه این دوران همانند پلی است که قرون وسطی را به دوره روشنگری و عصر مدرنیته متصل می‌کند. وی با ارائه تعریف و ویژگی‌های هر یک از چهار بخش فوق، طرز تلقی‌های هر دوره را از مسیحیت و همچنین تحولات دینی مربوط به هر یک را توضیح می‌دهد. در باره دو بخش اول مطالب ذیل مطرح شده‌اند: ویژگی حکمت مدرسی یعنی نظام بخشی و عقلانی سازی الهیات مسیحی در پرتو ارسطوگرایی، تنوع رویکردهای موجود در حکمت مدرسی، موضوعات مهم مورد بحث در این حرکت، ویژگی جنبش اومانیزم، یعنی رجوع به دوران کلاسیک در زمینه فرهنگ و الهیات، تأثیر اومانیزم بر الهیات و نبود فلسفه‌ای متسجم در جنبش اومانیزم دوره رنسانس. در باب نهضت اصلاح دینی، نویسنده آن را به چهار جنبش که در نقاط مختلف اروپا ظهور یافتند تقسیم می‌کند و در مورد هر یک به بحث از رهبری، طرز تفکر و برنامه‌ها و اهداف آن می‌پردازد. وی با بیان این که دغدغه اصلی نهضت اصلاح دین پرداختن به منابع الهیاتی و نیز آموزه‌های مسیحی برآمده از آن منابع بوده است، از این دو موضوع به طور جداگانه بحث می‌کند؛ در باب منابع الهیات اصرار اصلاح‌گرانی مثل لوتر و کالون بر شعار لزوم رجوع به کتاب مقدس را شاخصه مهم حرکت آنان می‌شمرد و در باب اعتقادات مسیحی، آموزه لطف، آیین‌های مقدس و آموزه کلیسا از دیدگاه اصلاح‌طلبان را مورد بحث قرار می‌دهد.

نویسنده در پایان به روی‌آوری دوباره به عقل‌گرایی ارسطویی در دوران پس از نهضت اصلاح دینی به منظور حفاظت از دستاوردهای این نهضت، و پیدایش تدریجی عقل‌گرایی در الهیات و سرانجام ظهور دیسیسم و انتقال به دوران مدرن اشاره می‌کند.

\*: مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

## مبانی شیوه جدید الهیات

هدف این مقاله بررسی تحولات الهیات در سال‌های ۱۷۵۰-۱۴۰۰ است که در پایه‌ریزی بنیان‌های دوران جدید الهیات نقش زیادی داشت. از بسیاری جهات، این دوره را می‌توان شاهد رشته‌ای از تحولات دانست که زمینه را برای [ظهور] روشهای تازه‌ای در الهیات به ویژه در ارتباط با ساحت‌های سه‌گانه ذیل فراهم کرد:

- ۱- پیدایش چشم‌انداز تاریخی
- ۲- شکل گرفتن رویکرد انتقادی به کتاب مقدس
- ۳- تغییر در معنای واژه «کلیسا»<sup>۱</sup>

### ۱. پیدایش چشم‌انداز تاریخی

ظاهراً بسیاری از نویسندگان قرون وسطی از اختلافات اساسی دوران خویش با روزگار باستانی سنتی بی‌خبر بوده‌اند. این فقدان آگاهی موجب رشد این باور شد که کاربرد تصورات، ارزش‌ها و روش‌های مربوط به گذشته می‌تواند بدون نیاز به جرح و تعدیل تا زمان حاضر استمرار یابد (برک<sup>۲</sup> ۱۹۸۶). رنسانس که مجموعه‌ای از موضوعات را در ارتباط با حجیت گذشته در مباحث الهیاتی زمان خود مطرح ساخت شاهد پیدایش چشم‌انداز هنری و تاریخی بود. نیاز به ملاک‌هایی که بتوان گذشته را از طریق آنها تفسیر کرد و به خود اختصاص داد، روز به روز اهمیتی بیش از پیش یافت. رنسانس، خود گرایش به کاربرد ملاکهای زیبایی‌شناختی داشت؛ در حالی که طرفداران نهضت اصلاح دینی، ملاک‌های الهیاتی را مطرح می‌کردند. به تدریج می‌توان شاهد ظهور توانایی عقل به مثابه چنین ملاکی بود. با این حال، این تحول موجب شد که حجیت گذشته متزلزل شود، زیرا منبعی مربوط به زمان حاضر بر حجیت‌های گذشته مقدم داشته شد، (مک گراث ۱۹۹۰). اعتماد بر حجیت‌های گذشته جای خود را به تاکید بر عقل داد.

### ۲. شکل گرفتن رویکرد انتقادی به کتاب مقدس

اساس بخش عظیم الهیات قرون وسطی، کتاب مقدس مخصوصاً ترجمه لاتینی

وولگات<sup>۱</sup> بود (ایوانز ۱۹۸۵). کتاب مقدس رفته‌رفته و عمدتاً در نتیجه ادبیات و برنامه فلسفی رنسانس از زاویه دیگری در معرض توجه قرار گرفت و چنان تلقی می‌شد که تجسم نوعی تجربه بود که دست‌کم تا اندازه‌ای از خلال شیوه‌های تفسیری مناسب می‌توانست بازآفرینی شود (مک گراث ۱۹۸۷). بحث بر سر گستره کتب قانونی، که به طور خاص در دهه ۱۵۲۰ اهمیت یافت، منجر به ورود به [عرصه] تجدید نظر در قلمروهایی از مقوله آثار «آپوکریف» شد که شأن الهیاتی آن فروتر از کتب قانونی بود. بدین سان اصطلاح «کتاب مقدس»<sup>۲</sup> در دوره مذکور تحول مهمی را از سر گذراند؛ در ابتدا عموماً کتاب مقدس را به معنای «وولگات» می‌شناختند. در پایان قرن شانزدهم بین رویکردهای دوره رنسانس و نهضت اصلاح دینی، که کتاب مقدس را با «متون قانونی عهدین به زبانهای اصلی آن» یکی می‌دانستند، برخورد وجود داشت، در حالی که الهیات کلیسای کاتولیک، به دنبال تصمیم شورای ترانت، کتاب مقدس را هم متن و هم ترجمه موسوم به وولگات می‌دانست.

### ۳. تغییر در معنی واژه «کلیسا»<sup>۳</sup>

اصطلاحات دیگر در این دوره تغییر معنا دادند؛ مثلاً اصطلاح «دین»<sup>۴</sup> به تدریج از مناسبات خاص مسیحی خود تهی شد و برای اشاره به مجموعه گسترده‌تری از باورها به کار رفت (باسی ۱۹۸۷). واژه «کلیسا» نیز تحول معنایی مهمی را از سر گذراند. این اصطلاح در اصل اشاره به کلیسا (جامعه مسیحیت) داشت؛ با این پیش‌فرض خاص مفهوم مسیحیت که تنها یک کلیسای [جامعه مسیحی] کاتولیک وجود دارد. این اعتقاد با اخراج جناح اصلاح طلب در ویتنبرگ در دهه ۱۵۲۰ و رشد سریع آیین انجیلی<sup>۵</sup> در شهرهای آلمان و سوئیس در دهه بعد، در معرض سؤال و تردید قرار گرفت. این واژه تداعی‌های متعارضی در پی داشت، به گونه‌ای که سرانجام به پیدایش گرایش‌های فرقه‌ای<sup>۶</sup> انجامید که از مشخصه فرهنگ جدید غربی است.

این بدان معنا نیست که این دوره شاهد طرفداری از طرز تلقی‌های دائماً جدید بود. این دوره، دوره انتقال، با پیوستگی آشکار به دوره قرون وسطی و هم با دوره جدید بود.

1. Vulgate

2. Scripture

3. Council of Trent

4. Church

5. religion

6. evangelicalism

7. Denominational Mind-set

بدین سان ارنست ترلش<sup>۱</sup> توجهش را به ویژگی قرون وسطایی جنبه‌های تفکر ملانشتون<sup>۲</sup> معطوف کرد و این در حالی بود که کونتین اسکینر<sup>۳</sup> بر مدرن بودن جنبه‌های تفکر سیاسی کالونیزم قرن شانزدهم تأکید کرد. دوره مورد بحث مثل پل، با هر دو دورانی که آن دورا از هم جدا می‌کند مرتبط است. ما با تاریخ کلیسا سروکار نداریم بلکه با شیوه کارکرد الهیات در طی این دوره سروکار داریم و این دوره را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد:

۱. حکمت مدرسی<sup>۴</sup> در پایان قرون وسطی

۲. اومانیزم در دوره رنسانس<sup>۵</sup>

۳. نهضت اصلاح دینی<sup>۶</sup>

۴. دوره پس از نهضت اصلاح<sup>۷</sup>

### ۱. حکمت مدرسی در پایان قرون وسطی

اصطلاح «حکمت مدرسی» همراه با مجموعه‌ای از اصطلاحات مربوط به آن، خاستگاه‌های خود را مدیون موضوعات مورد بحث در اواخر دوره رنسانس است. نویسندگان اومانیزم علاقه‌مند بودند که اعتبار فکری و فرهنگی این دوران، را که همچنان به قرون وسطی شناخته می‌شود، با بسط دادن مجموعه واژگانی متزلزل سازند که در جهت ایجاد تردید در آن طرح‌ریزی شده بود. اصطلاح «قرون وسطی» به تدریج در اوایل قرن شانزدهم، در آثار نویسندگانی مثل وادیان (ژواکیم فون وات)<sup>۸</sup> و بیاتوس رنانوس<sup>۹</sup> پدیدار شد. قصد بر آن بود که اصطلاح فوق متضمن این امر باشد که «قرون وسطی» تقریباً نوعی وقفه بین افتخارات عصر طلایی سنتی و افتخارات رنسانس باشد.

### تعریف حکمت مدرسی

«حکمت مدرسی» اصطلاحی مبهم است که تحت تعریف دقیق در نمی‌آید. سبب این ابهام تا حدی خاستگاه‌های بحث‌انگیز این اصطلاح است؛ اما تنوع فکری موجود در بطن این حرکت تأثیر مهمی در این موضوع داشته است. به‌رغم این مشکلات، ویژگیهای

1. Ernst Troeltsch

2. Melanchton

3. Quentin Skinner

4. Scholasticism

5. Renaissance Humanism

6. The Reformation

7. The Post-Reformation Period

8. Vadian (Joachim Von Watt)

9. Beatus Rhenanus

کلی ذیل برای مشخص کردن نوعی «تشابه خانوادگی» کلی در باب اجزاء متنوع تشکیل دهنده این حرکت، آن‌گونه که در قرنهای پانزدهم و شانزدهم با آن مواجه شدند، کافی است.

حکمت مدرسی با توجیه عقلی اعتقاد مسیحی، به ویژه در ارتباط با نشان دادن عقلانیت ذاتی الهیات سروکار داشت. عموماً اعتقاد بر این بوده است که این بُعد از نهضت یاد شده، به بهترین وجه در مکتوبات توماس آکویناس،<sup>۱</sup> مخصوصاً در کتاب جامع الهیات<sup>۲</sup> او قابل مشاهده است. حتی ویلیام آکمی،<sup>۳</sup> که بر تمایز بین ratio (عقل) و fides (ایمان) بسیار اهتمام داشت، در الهیات بسیار از عقل بهره برد (ژیلسون ۱۹۷۸).

این جنبش در مرحله متقدم‌تر خود، از ارسطوگرایی بسیار بهره برد. این گرایش را به طور خاص به وضوح در مکتوبات الهی دانان دومینیکن<sup>۴</sup> اوایل قرن سیزدهم می‌توان دید. اما ارسطوگرایی در این شکل با این اعتقاد عجین شده بود که مجموعه‌ای سنجیده و همیشه معتبر از فرضیات معقول را عرضه می‌کند و هر گونه دانش<sup>۵</sup> عقلی باید با آن مطابقت داشته باشد. در قرن پانزدهم، همراه با پدیدار شدن شواهد روزافزونی درباره ناسازگاری برون و درون سیستمی [نظام ارسطویی]، بحث درونی مهمی در حکمت مدرسی در ارتباط با صلاحیت عقلانی ارسطوگرایی، بویژه به علت بسط علوم طبیعی و نیز نوظهوری آنها، شکل گرفت. در اوایل قرن شانزدهم، نارسائی‌های [نظام فکری] ارسطو به شکلی روزافزون پذیرفته شد.

حکمت مدرسی همچنین با نظام‌مند کردن الهیات مسیحی سروکار داشت. آثار متقدم‌تر در باب الهیات غالباً مربوط به موقعیت‌های خاص بودند و در پاسخ به مناقشات یا مباحثات نوشته می‌شدند و بنابراین به شکل خاصی از انگیزه‌های جدلی محدود می‌شدند. مکتوبات ضد پلاجیوسی<sup>۶</sup> آگوستین،<sup>۷</sup> که نهضت اصلاح دینی بر اساس آن، با چنان شور و شوقی برانگیخته شد، نمونه ممتازی از این شکل محدودیت است. حکمت مدرسی با مطرح ساختن سؤالات یا اعتراضات محتمل در برابر آموزه‌های موجود، علاقه‌مند به بسط نوعی رویکرد مبتکرانه و نه منفعلانه به الهیات بود.

این رویکرد نظام‌مند به الهیات طی قرن دوازدهم با انتشار کتاب‌های چهارگانه

1. Thomas Aquinas

2. Summa Theologica

3. William of Ockham

4. Dominican

5. scientia

6. anti-Pelagian

7. Augustine

جملات<sup>۱</sup> اثر پیتر لومبارد<sup>۲</sup>، که چارچوبی جامع برای بحث از مسائل اصلی الهیات پیشنهاد کرد، مورد تشویق قرار گرفت. این «کتابهای چهارگانه جملات» (یعنی نقل‌هایی از مکتوبات دوران آباء، بخصوص مکتوبات آگوستین) به طور نظام‌مندی مرتب شدند تا بدین‌سان به مطالب نظمی داده شود که عموماً در زمینه‌های اصلی وجود نداشت. افزایش سریع شرح‌ها بر این جملات [sentences]، گذشته از اهمیت ظاهری شرح نوشتن بر آنها به مثابه شرط لازم برای تعلیم پیشرفته الهیات، این اطمینان را به‌بار آورد که اعتقاد جازم به شایستگی و بایستگی این‌گونه نظام‌دهی از ویژگی‌های ذهنیت حکمت مدرسی بود.

### گونه‌های حکمت مدرسی

حکمت مدرسی حرکتی نامتجانس بود. حتی طی قرن سیزدهم، همانطور که با مقایسه مکتوبات آکویناس<sup>۳</sup>، بُناوتورا<sup>۴</sup> و دانز اسکاتوس<sup>۵</sup> می‌توان دید، انشعاب‌های مهمی در درون این حرکت آشکار شد که به ترتیب نماینده رویکردهای مختص مکتب دومینیکن اولیه، مکتب فرانسیسکن اولیه و مکتب فرانسیسکن متأخر بود.

تا اواخر دوره قرون وسطی دست‌کم نه مکتب عمده در درون این حرکت پدید آمد که حاکی از تنوع قابل ملاحظه هم در ارتباط با روش‌ها و هم در ارتباط با آموزه‌ها است. در ارتباط با وضعیت اخیر قرون وسطی، دو مکتب فکری اهمیت ویژه دارند: مکتب راه‌نوع<sup>۶</sup>، که معرف مکتبی برگرفته از ویلیام آکمی است و چهره شاخص و مهم آن در اواخر قرون وسطی، گابریل بیل<sup>۷</sup>، الهی‌دان اهل توینگن<sup>۸</sup> بوده است؛ و دیگری مجموعه غیرمنسجمی از عقاید یا گرایش‌های الهیاتی است، که نمی‌توان آن را به معنی دقیق کلمه «مکتب» دانست، و به نحو بنیادی‌تری از رویکردهای آگوستین به آموزه‌های عادل‌شمردگی<sup>۹</sup> و تقدیر ازلی<sup>۱۰</sup> طرفداری می‌کرد. این‌گرایش، که گاهی از آن به مکتب

1. Libri quattuor Sententiarum

2. Peter Lombard

3. Aquinas

4. Bonaventure

5. Duns Scotus

6. Via moderna

7. Gabriel Biel

8. Tübingen، نام شهری در آلمان.

9. justification

10. predestination

آگوستینی جدید<sup>۱</sup> یاد می‌کنند، به نویسندگانی همچون گریگوری ریمینی<sup>۲</sup> منسوب است. اما گرایش مذکور دارای شکل‌های متعدد و مختلفی است به گونه‌ای که به آسانی نمی‌توان آن را طبقه‌بندی کرد.

### موضوعات مهم در حکمت مدرسی

چهار موضوع در حکمت مدرسی، طی دوران اخیر قرون وسطی، اهمیت ویژه‌ای داشت که از این قرارند:

- الف. بحث بر سر واقع‌گرایی<sup>۳</sup> و واژه‌گرایی<sup>۴</sup>
- ب. بحث بر سر رهیافت‌های منطقی - نقدی و، تاریخی - نقدی به الهیات
- ج. نزاع بین تعقل‌گرایی<sup>۵</sup> و اختیارگرایی<sup>۶</sup>
- د. نزاع‌های مربوط به آموزهٔ عادل شمردگی

### الف. بحث بر سر واقع‌گرایی و واژه‌گرایی

نویسندگان دوران نخست قرون وسطی (از جمله آکویناس و اسکاتوس) متعهد به دیدگاهی بودند که به تدریج به «واقع‌گرایی» شناخته شد. این دیدگاه، که به وضوح متأثر از مکتب افلاطون است، به وجود «کیفیات کلی» - مثل طبیعت کلی انسان که در مصادیق عینی افراد انسان متجلی می‌شود - اذعان دارد. قرن چهاردهم شاهد ظهور دیدگاهی رقیب، در ابتدا تحت تأثیر ویلیام آکمی بود که عموماً از آن به «واژه‌گرایی» یا «نام‌گرایی» یاد می‌شود. این رهیافت که طی قرن پانزدهم اهمیت اساسی پیدا کرد، این قبیل «کیفیات کلی» را انکار می‌کرد. چیزی به نام «طبیعت کلی انسانی» در کار نیست؛ واژه «انسان» بر افراد انسان دلالت می‌کند نه بر کیفیتی کلی که ورای چنین افرادی قرار دارد. (باید بر این امر تأکید داشت که واژه «نام‌گرایی» را فقط باید برای اشاره به این دیدگاه واژه‌گرا به کار برد. کاربرد آن در منابع دست دوم پیشین برای اشاره به دیدگاه‌های الهیاتی و به اصطلاح پلاجیوسی نویسندگانی مثل ویلیام آکمی یا گابریل بیل کاملاً نادرست است). در دورهٔ نهضت اصلاح دینی، واژه‌گرایی نفوذ چشم‌گیری یافته بود و بازتاب آن را در مکتوبات

1. Schola Augustiniana moderna

2. Gregory of Rimini

3. realism

4. terminism

5. intellectualism

6. voluntarism

لوتر<sup>۱</sup> و دیگران می‌توان دید.

ب. بحث بر سر رهیافت‌های منطقی - نقدی و تاریخی - نقدی به الهیات

حکمت مدرسی در دوران نخست خود، به این تصور تمایل داشت که تحلیل عقلی متون زیربنایی - مثل مکتوبات آگوستین - بر الهیات تقدم دارد. نظام بخشی به مجموعه‌ای از عقاید که گاه در نگاه نخست ناسازگار به نظر می‌رسید، زمانی امکان‌پذیر بود که اصطلاحاتی کلیدی (مانند gratia) با دقتی فزاینده تعریف شوند.

در بخش اخیر دوران قرون وسطی، بخصوص در نتیجه نفوذ ویلیام آکمی، بتدریج از ابزار منطقی «تضاد<sup>۲</sup> بین دو قدرت خداوند»، استفاده روزافزونی برای روشن ساختن این قبیل نکات تفسیری صورت پذیرفت. این رهیافت متضمن تمایز بین «قدرت مطلق خداوند»<sup>۳</sup> و «قدرت مقدرشده خداوند»<sup>۴</sup> است. مراد از اولی قدرتی است که به موجب آن خداوند قادر بود هر کاری را انجام دهد اما در محدوده عدم تناقض، و دومی محدودیتی خودخواسته در قدرت خدا قرار می‌داد که از پیامدهای اراده الهی در عمل کردن به شیوه‌های خاص و معین است. این اراده، به ذات خود، محتملات فرضی دیگری را کنار می‌زند که اگرچه به لحاظ منطقی امکان‌پذیر هستند، اما اراده الهی در عمل کردن به شیوه‌های دیگر، مانع تحقق آنها می‌شود.

اما به تدریج برخی افراد به این رهیافت به دیده تردید نگریستند. استدلال آنان این بود که تنها شیوه مناسب پرداختن به این مشکلات، دستیابی به متن کامل نویسنده‌گانی مثل آگوستین (به جای گزیده‌های کتاب جملات<sup>۵</sup>) و تفسیر آنها در درون بافت تاریخی‌شان بود. این ملاحظه اخیر یکی از عواملی بود که موجب ارائه نسخه‌های انتقادی آثار آگوستین و دیگران شد، و می‌توان آن را از عواملی دانست که هم در خاستگاه‌های نهضت اصلاح دینی و هم، به دنبال آن، در بسط روش‌های نقد منابع<sup>۶</sup> در الهیات نقش عمده‌ای داشت.

1. Luther

2. dialectic

3. potentia absoluta Dei

4. potentia ordinata Dei

5. Sentences

6. Source-critical



ج. نزاع میان عقل‌گرایی<sup>۱</sup> و اراده‌گرایی<sup>۲</sup>

نویسندگان مدرسی متقدم، مثل آکویناس و بُناوتور<sup>۳</sup>، بر تقدم عقل الهی بر اراده او تأکید داشتند. بدین‌سان در باب حُسن [فعل] انسان، عقل الهی است که اخلاقی بودن فعل انسانی را تشخیص می‌دهد و اراده الهی را آگاه می‌سازد تا طبق این تشخیص، عمل یاد شده را پاداش دهد. به عبارت دیگر، ارزش اخلاقی ذاتی فعل انسان، اساس میزان حُسن آن است. از اسکاتوس به بعد، به تدریج بر اراده الهی تأکید شد. در باب حُسن، اراده الهی به فعل اخلاقی انسان ارزش می‌دهد و بر طبق آن، آن فعل را پاداش می‌دهد. به عبارت دیگر، ارزش حُسن فعل انسانی را اراده خداوند تعیین می‌کند. این اراده ارزشی به فعل می‌دهد که به پیوند یافتن با ارزش اخلاقی ذاتی نیازی ندارد. دیدگاه تعقل‌گرا با این استدلال رد می‌شود که خدا را به اشیاء مخلوق وابسته می‌کند.

این تأکید دوباره بر تقدم اراده الهی را می‌توان در اوائل نهضت اصلاح دینی در تمایلات روزافزون به گونه‌هایی از تفکر مشاهده کرد که بیشتر تقدیر‌گرایانه بود و از نمونه‌های آن، تفکر منسوب به نویسندگان آگوستینی مثل گریگوری ریمینی<sup>۴</sup> یا هوگولینو اهل ارویتو<sup>۵</sup> هستند. کالون نمونه ممتازی از الهیدانان قرن شانزدهم است که به نظر می‌رسد سخت تحت تأثیر این گرایش اراده‌گرایانه جدید بوده است. این موضوع را می‌توان در بحث او از مبانی شایستگی مسیح در آموزه او درباره تقدیر ازلی به وضوح مشاهده کرد.

## د. نزاع‌های مربوط به آموزه عادل شمردگی

شاید مهمترین بحث در درون حکمت مدرسی که آن را به نهضت اصلاح دینی مرتبط می‌سازد، مربوط به چگونگی پذیرش انسان در پیشگاه خداست (مک‌گراث ۱۹۸۶). در این‌جا دو رهیافت کاملاً متفاوت را می‌توان مشاهده کرد. نویسندگان مکتب راه نو، مثل گابریل بیل، بسیاری از اندیشه‌های مکتب فرانسیسکن متأخر را با تأکید بر نقش مثبت انسان در عادل شمردگی بسط دادند (اُبرمن ۱۹۶۳). انسان‌ها قادرند که به هدیه الهی لطف، که از طریق آن تحت عنایت الهی درمی‌آیند، پاسخی بنیادین دهند. این

1. intellectualism

2. Voluntarism

3. Bonaventure

4. Gregory of Rimini

5. Hugolino of Orvieto

دیدگاه، که لوتر در مکتوبات اولیه خود به توضیح آن پرداخت، کاملاً با دیدگاه نویسندگانی مثل گریگوری ریمینی در تضاد است؛ این طرز فکر بر تقدم کامل و ضرورت مطلق لطف در هر مرحله در عادل شمردگی تأکید دارد.

لوتر سرانجام دیدگاه‌های مکتب راه نور پلاجیوسی دانست. کتاب وی به نام بحثی بر ضد الهیدانان مدرسی<sup>۱</sup> (۱۵۱۷) در عمل انتقادی تند و ماندگار، نه بر ضد دیدگاه‌های الهیات مدرسی به طور کلی، بلکه بر ضد تعالیم یک الهیدان مدرسی خاص (گابریل بیل)، عمدتاً به دلیل پرداختن این تعالیم به آموزه عادل شمردگی است. اما روشن نیست که آیا ارج نهادن دوباره لوتر به آگوستین‌گرایی، بازتاب آشنایی او با مکتوبات نویسندگان مدرسی همفکر با این دیدگاه است یا حاصل سروکار پیدا کردن مستقیم با مکتوبات ضد پلاجیوسی آگوستین، که در سال‌های پایانی اولین دهه از قرن شانزدهم به سهولت در دسترس قرار گرفت (أبرمن ۱۹۸۱).

### نگرش‌های رنسانس و نهضت اصلاح دینی به حکمت مدرسی

طرز تلقی غالب هم در رنسانس و هم در دوران اولیه نهضت اصلاح دینی به حکمت مدرسی را می‌توان حداکثر نوعی بی‌اعتنایی سنجیده توصیف کرد. نگرش یاد شده، این جنبش را بی‌ارزش‌تر از آن می‌دانست که توجهی جدی بدان شود. اصلاح‌گران هوادار رنسانس - مثل ملانشتون، تسوینگلی<sup>۲</sup> و وادیان - عموماً به دیدگاه‌های کم‌اهمیت حکمت مدرسی بی‌اعتنا هستند. اما دیگران از جمله لوتر و کالون، با اذعان به صلاحیت‌های عقلانی آن و توان بالقوه آن در بی‌ثبات ساختن نهضت اصلاح دینی، جنبش مذکور را درخور نقد می‌دانستند. چهار انتقاد عمده لوتر به حکمت مدرسی قرون وسطایی در گام نخست، انتقاداتی روش‌شناختی هستند (جینز ۱۹۸۹)، و می‌توان آنها را به شرح زیر خلاصه کرد:

الف. این حرکت از داوری درباره تجربه انسانی ناتوان است. عقلانیت بیش از حد آن، مانع از پرداختن به جنبه‌های تجربی ایمان مسیحی است. رهیافت وجودی<sup>۳</sup> لوتر به ایمان به شدت با رهیافت تحلیلی و خالی از احساس حکمت مدرسی در تقابل بود.

1. Disputatio contra scholasticam theologiam

2. Zwingli

3. existential approach

ب. حکمت مدرسی بر نقش عقل انسان بیش از حد تأکید دارد. لوتر هر از چندی پیشنهاد می‌کند که میان تأکید حکمت مدرسی بر عقل، و اعتماد مکتب راه نو بر منابع نجات‌شناختی<sup>۱</sup> انسانی موازنه‌ای برقرار شود.

ج. یکی از انتقادات وارد شده، مربوط به تقدم ارسطوگرایی است. به نظر لوتر، اصحاب حکمت مدرسی با فرضیه‌ها و دیدگاه‌های بیگانه با کتاب مقدس، زمینه سیطره یافتن ارسطو بر الهیات را فراهم کردند. این امر تا حدی حاکی از بدگمانی عمیق لوتر به فلسفه اخلاق ارسطو است که آن را به شدت مضرّ به فهم درست آموزه عادل شمردگی می‌دانست.

د. حکمت مدرسی از ادای حق کتاب مقدس ناتوان بوده است. این انتقاد در سرتاسر نهضت اصلاح دینی طنین‌انداز است، و همانند عزم انسان‌گرایان برای برگشت به سرچشمه‌ها<sup>۲</sup> است. به عقیده لوتر، حکمت مدرسی لایه‌های پی‌درپی حواشی تفسیری، ابزارهای هرمنوتیکی و مفروضات فلسفی را میان متن و خواننده آن واسطه قرار داده و بدین‌سان مسیحیت را از ریشه‌های آن در کتاب مقدس جدا کرده است. وظیفه الهیات این است که مستقیماً به متن کتاب مقدس برگردد.

## ۲. اومانیسم دوره رنسانس

دومین موضوع مهمی که در این فصل بررسی خواهد شد، جنبشی است که به «اومانیسم»<sup>۳</sup> مشهور است. این جنبش با رنسانس در شمال اروپا در قرن چهاردهم و پانزدهم رابطه تنگاتنگی دارد (برک ۱۹۸۶). یکی از مؤلفه‌های عمده جهان‌بینی رنسانس ایتالیایی، بازگشت به افتخارات دوران باستان و کنار زدن دستاوردهای عقلانی قرون وسطی است (کریستلر<sup>۴</sup> ۱۹۷۹). نویسندگان رنسانس به این دستاوردها توجهی نداشتند و دستاوردهای عظیم‌تر دوران باستان را برتر از آن می‌دانستند. در مجموع، آنچه درباره فرهنگ صادق بود، در الهیات نیز صادق بود: آنها دوران کلاسیک متأخر را، هم از حیث محتوی و هم از حیث سبک، به کلی با اهمیت‌تر از مکتوبات الهیاتی قرون وسطی می‌دانستند.

1. soteriological resources

2. ad fontes

3. humanism

4. kristeller

## تعریف اومانیسیم

تعریف اصطلاح «اومانیسیم» بخصوص به دلیل اشاره‌های تلویحی و قویاً غیردینی‌ای که هم‌اکنون این اصطلاح با خود دارد، مشکل است. اصطلاح فوق امروزه بر جهان‌بینی‌ای اطلاق می‌شود که وجود یا اهمیت خدا را انکار می‌کند یا به دیدگاهی غیردینی ملتزم است اما این واژه در روزگار نهضت اصلاح دینی‌ی بدین معنا نبود. بیشتر اومانیسیت‌های آن دوران متدین بودند و به جای کنار زدن مسیحیت، در فکر پیراستن و احیای آن بودند. در هر حال، مطالعه کامل مکتوبات اومانستی پرده از این واقعیت نگران‌کننده برداشت که «اومانیسیم» به طور چشمگیری نامتجانس بود. مثلاً بسیاری از نویسندگان اومانیسیت در واقع دلبسته افلاطون‌گروی بودند، اما دیگران علاقمند ارسطویی‌گروی بودند. بعضی از اومانیسیت‌های ایتالیایی در واقع آنچه را که ظاهراً طرز تلقی‌های ضد دینی بود، عرضه کردند. اما بیشتر اومانیسیت‌های ایتالیایی عمیقاً متدین بودند.

خلاصه، به طور روزافزون آشکار شد که «اومانیسیم» ظاهراً فاقد هرگونه فلسفه منسجم است. هیچ اندیشه سیاسی یا فلسفی واحدی بر این حرکت حاکم نبود یا مشخصه آن شمرده نمی‌شد. نزد بسیاری از افراد، اصطلاح «اومانیسیم» باید از فهرست واژگان مورخان حذف شود، زیرا هیچ مضمون معناداری نداشت. اشاره کردن به یک نویسنده به عنوان «اومانیسیت» عملاً چندان اطلاع روشنی راجع به دیدگاههای فلسفی، سیاسی یا دینی او در اختیار نمی‌نهد.

یک رویکرد واقع‌گرایانه‌تر که در محافل علمی با اقبال گسترده‌ای مواجه شده است، آن است که اومانیسیم جنبشی فرهنگی و تربیتی بود که در اصل به ارتقای [فن] سخنوری در اشکال گوناگون آن توجه داشت (کریستلر ۱۹۷۹). پافشاری این جنبش بر اخلاقیات، فلسفه و سیاست اهمیت ثانوی دارد. اومانیسیت بودن در وهله نخست و پیش از همه، به سروکار داشتن با [فن] سخنوری و گاهی نیز پرداختن به موضوعات دیگر بستگی دارد. اومانیسیم در اصل نوعی برنامه فرهنگی بود که به دوران باستانی کلاسیک به عنوان الگوی سخنوری توسل جست. دوران باستان در زمینه هنر و سبک معماری، و به همین سان در زمینه سخن مکتوب و ملفوظ، منبعی فرهنگی دانسته می‌شد که رنسانس می‌توانست آن را به خود اختصاص دهد. بدین‌سان، اومانیسیم به جای پرداختن به

محتوای واقعی اندیشه‌ها، به این امر پرداخت که آن اندیشه‌ها چگونه فراهم می‌آیند و بیان می‌شوند. یک اومانیسیم می‌توانست مشربی افلاطونی یا ارسطویی داشته باشد، اما در هر دو صورت، به اندیشه‌هایی بپردازد که از دوران باستان برگرفته است. یک اومانیسیم ممکن است شک‌گرا یا مؤمن باشد، اما پشت‌گرمی هر دو طرز تلقی می‌تواند دوران باستان باشد.

### اومانیسیم اروپای شمالی

اصولاً آن صورت از اومانیسیم که عملاً اهمیتی الهیاتی دارد، اومانیسیم شمال اروپا است نه اومانیسیم ایتالیا. بنابراین، باید به این امر بپردازیم که این جنبش در شمال اروپا به چه شکلی بود و چگونه بسط یافت. به تدریج روشن می‌شود که اومانیسیم شمال اروپا در تمامی مراحل گسترش خود، به طور تعیین‌کننده‌ای از اومانیسیم ایتالیا تأثیر پذیرفت. در درون اومانیسیم شمال اروپا تنوع زیادی وجود دارد، اما ظاهراً در سرتاسر این حرکت دو آرمان مقبول همگان بود. نخست، ما شاهد همان توجّه به «سخنوری مکتوب و ملفوظ به سبک دوران کلاسیک»<sup>۱</sup> هستیم که مشابه چیزی است که در نهضت اصلاح دینی در ایتالیا وجود داشت. دوم، نوعی برنامه دینی را مشاهده می‌کنیم که نگاهش به احیای دسته‌جمعی کلیسای مسیحی است. شعار لاتینی *christianismus renascens* «مسیحیت در حال تولد دوباره»، خلاصه اهداف این برنامه است و حاکی از ارتباط آن با «تجدید حیات» ادبیات مرتبط با رنسانس است.

### تأثیر اومانیسیم بر الهیات

تأثیر اومانیسیم بر الهیات اوائل قرن شانزدهم چشمگیر بود و می‌توان این تأثیر را از طریق ملاحظه لوازم آن برای پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس نشان داد. برنامه ادبی و فرهنگی اومانیسیم را می‌توان در شعار «بازگشت به منابع نخستین»<sup>۲</sup> خلاصه کرد. گرد و غبار بدنمایی دوران قرون وسطی کنار گذاشته می‌شود تا افتخارات عقلی و هنری دوران باستان احیا شود. به همین سان، پالایه<sup>۳</sup> شرح‌های قرون وسطایی کتاب مقدس را رها کردند تا مستقیماً با متون نخستین سروکار پیدا کنند. عملی شدن شعار بازگشت به منابع

نخستین در کلیسای مسیحی به معنی رجوع مستقیم به اسناد مسیحیت بود که عبارتند از [آثار] آباء نویسنده و بالاتر از همه به عهدین، و مطالعه آنها به زبان اصلی. این امر دست‌یابی مستقیم به متن یونانی عهد جدید را ضروری ساخت.

نخستین نسخه چاپی عهد جدید به زبان یونانی را اراسموس<sup>۱</sup> پدید آورد. متن اراسموس چندان قابل اعتماد نبود؛ زیرا او برای بخش عمده عهد جدید فقط به چهار نسخه دست‌نویس و برای بخش پایانی آن، [یعنی] کتاب مکاشفه یوحنا فقط به یک نسخه دسترسی داشت. آن نسخه دست‌نویس، بر حسب تصادف، پنج آیه را از قلم انداخته بود که اراسموس خود مجبور بود از زبان لاتینی وولگات به زبان یونانی ترجمه کند. معهدا این نسخه یک نقطه عطف ادبی از آب درآمد. الهیدانان برای نخستین بار فرصت مقایسه متن اصلی یونانی عهد جدید را با ترجمه متأخر لاتینی وولگات یافتند.

اراسموس با کمک گرفتن از اثری که پیش از آن لورنزو والا، اومانست ایتالیایی،<sup>۲</sup> بر جای گذاشته بود، نشان داد که نقل وولگات از تعدادی از متون عمده عهد جدید را نمی‌توان توجیه کرد. از آنجا که اساس تعدادی از اعمال و اعتقادات کلیسای قرون وسطی همین متون بود، اتهامات اراسموس از یک سو موجب بهت و حیرت بسیاری از کاتولیک‌های محافظه‌کار - که خواستار باقی ماندن این مراسم و عقاید بودند - و از سوی دیگر موجب شادی و شغف عمیق اصلاح‌گران شد - که خواستار کنارگذاشتن آنها بودند. سه نمونه کلاسیک از ترجمه‌های نادرست، اهمیت تحقیقات اراسموس در باره کتاب مقدس را نشان می‌دهد.

الف. در بخش عمده الهیات قرون وسطی، ازدواج در فهرست آیین‌های آیین‌های مقدس<sup>۳</sup> بود و اساس آن متنی از عهد جدید بود که - دست‌کم بر طبق ترجمه وولگات - در آن از ازدواج به عنوان امری مقدس یاد شده بود (افسیان ۵: ۲-۳۱). اراسموس خاطر نشان کرد که واژه یونانی *mysterion* که در این جا به «آیین مقدس»<sup>۴</sup> ترجمه شده است صرفاً به معنی «راز»<sup>۵</sup> بوده است. بدین سان یکی از متون قوی کلاسیک که الهیدانان قرون وسطی از آن برای توجیه گنجاندن ازدواج در فهرست آیین‌های مقدس استفاده کردند، عملاً بی‌فایده شد.

1. Erasmus

2. Lorenzo Valla

3. sacraments

4. sacrament

5. mystery

ب. وولگات سخنان نخستین موعظه مسیح (متی ۴: ۱۷) را چنین ترجمه کرد که «کفار بدهید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است»<sup>۱</sup>. این ترجمه این امر را القا کرد که آمدن ملکوت آسمان با کفار دادن ارتباط مستقیم دارد. اراسموس، به پیروی از والا، دوباره خاطر نشان کرد که [عبارت] یونانی را باید اینگونه ترجمه کرد که «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است»<sup>۲</sup>. به عبارت دیگر، در جایی که به نظر می‌رسید وولگات نوعی عمل ظاهری را ترجیح می‌داد (آیین کفار دادن)<sup>۳</sup>، اراسموس اصرار داشت که منظور کتاب مقدس نوعی نگرش و رفتار روانی و درونی یعنی پشیمان‌بودن<sup>۴</sup> است. بار دیگر، یکی از دلایل مهم مربوط به نظام شعایی کلیسای قرون وسطی زیر سؤال رفت. ج. بر طبق وولگات، جبرئیل<sup>۵</sup> به [حضرت] مریم به عنوان «کسی که مملو از لطف»<sup>۶</sup> است سلام کرد» (لوقا ۱: ۲۸)، بدین ترتیب که او سرچشمه و آبگیری است پر از لطف که می‌توان به هنگام نیاز از آن کمک گرفت. اما همانطور که اراسموس خاطر نشان کرد، [عبارت] یونانی صرفاً به معنی «شخص مورد انعام»<sup>۷</sup> یا «کسی که به نعمت رسیده است»<sup>۸</sup> بود (ترجمه‌ای که سرانجام از طریق عهدین اورشلیم در دهه ۱۹۶۰ پذیرفته شد). بار دیگر موضوع مهمی از الهیات قرون وسطی ظاهراً به وسیله تحقیقات اومانستی درباره عهد جدید رد شد.

این تحولات اعتبار ترجمه وولگات را سست کرد و بدین‌سان راه تجدید نظر در الهیات بر اساس فهم بهتر از متن کتاب مقدس را باز کرد. تحولات مذکور همچنین اهمیت دانش مربوط به عهدین را در ارتباط با الهیات اثبات کرد. روا نبود که الهیات، حتی در آنجا که سنت [در طی] قرن‌ها به آن تقدس بخشیده بود، بر اشتباهات ترجمه‌ای استوار شود. به این ترتیب پذیرش نقش بسیار مهم تحقیقات درباره کتاب مقدس در ارتباط با متون اساسی الهیات مسیحی از دهه دوم قرن شانزدهم آغاز شد. این امر همچنین موجب شد که نهضت اصلاح دینی، به موضوعات الهیاتی‌ای بپردازد که در این جا بدان می‌پردازیم.

1. do penance, for the kingdom of heaven is at hand.

2. repent, for the kingdom of heaven is at hand.

4. being repentant

7. favoured one

3. penance

5. Gabriel

8. one who has found favour

6. Gratia plena

### ۳. نهضت اصلاح دینی

نهضت اصلاح دینی در اصل جنبشی مربوط به غرب اروپا بود که محور آن، افرادی مثل مارتین لوتر، اولریش تسوینگلی و ژان کالون بودند. به دلائلی که فقط تا حدی قابل شناختن است، این جنبش توجه بسیاری به شهرهای این منطقه داشت. نهضت اصلاح دینی را از آغاز تا حدود سال ۱۵۲۵ می‌توان بر مارتین لوتر و دانشگاه ویتنبرگ،<sup>۱</sup> [واقع در] شمال شرقی آلمان کنونی، متمرکز دانست. اما نهضت مذکور، در ابتدا بطور مستقل، در شهر زوریخ<sup>۲</sup> سوئیس نیز قوت گرفت. نهضت اصلاح دینی در زوریخ، در خلال مجموعه‌ای پیچیده از تحولات، دست‌خوش سلسله‌ای از تحولات سیاسی و الهیاتی شد که سرانجام تا حد زیادی با شهر ژنو<sup>۳</sup> (بخشی از سوئیس امروزی، که در آن زمان نوعی دولت شهر مستقل بود) و ژان کالون ربط تامی یافت.

#### تعریف نهضت اصلاح دینی

نهضت اصلاح دینی جریانی پیچیده و نامتجانس بود و با موضوعاتی بسیار گسترده‌تر از اصلاح آموزه‌های کلیسا سروکار داشت. این نهضت به موضوعات اساسی در ساحت اجتماع، سیاست و اقتصاد توجه داشت که بسیار پیچیده‌تر از آنست که بتوان به تفصیل در این‌جا از آن بحث کرد. مسایل مورد بحث در نهضت اصلاح دینی، نظر به اهمیت بعضی از موضوعات الهیاتی در یک کشور (مثلاً آلمان) و غالباً بی‌اهمیت در جای دیگر (مثلاً در انگلستان) از یک کشور به کشور دیگر فرق می‌کرد. موضوع آمرزش نامه‌فروشی<sup>۴</sup> که در خاستگاه‌های نهضت اصلاحی ویتنبرگ نقش مهمی داشت، در ژنو، استراسبورگ یا زوریخ اهمیتی در خور مقایسه نداشت. به طور مشابه، اقتدار پاپ در مورد الغای ازدواج‌های سلطنتی، که اهمیت آن در ارتباط با آغاز به کار نهضت اصلاح دینی در انگلستان در قالبی سیاسی پدیدار شد (اگرچه تأثیر آن بر جوهره الهیاتی نهضت اصلاح تا اندازه‌ای ناچیز بود)، در آلمان یا سوئیس چندان مورد توجه نبود. اوضاع و احوال خاص هر منطقه به نهضت‌های اصلاحی متناسب با همان منطقه منجر شد.

1. Wittenberg

2. Zurich

3. Geneva

4. Indulgence



در پاسخ به نهضت اصلاح دینی،<sup>۱</sup> کلیسای کاتولیک به سروسامان دادن امور خود پرداخت. پس از ممانعت از فراخواندن یک شورای اصلاحی در دهه ۱۵۳۰، که دلیل آن بی ثباتی سیاسی در اروپا به سبب منازعات بین فرانسه و آلمان بود، پاپ وقت سرانجام توانست که شورای ترانت<sup>۲</sup> را در سال ۱۵۴۵ تشکیل دهد. این شورا کار ایضاح و تعریف طرز تفکر و اعمال دینی کاتولیک را در برابر حریفان پروتستان انجیلی خود برعهده گرفت.

اصطلاح «نهضت اصلاح دینی» به چند معنا به کار می رود و متمایز ساختن معانی آن مفید است. تعریف این اصطلاح می تواند متضمن چهار عنصر باشد:

الف. نهضت اصلاح دینی لوتری

ب. نهضت اصلاح دینی کالونی (کلیسای اصلاح شده)<sup>۳</sup>

ج. نهضت اصلاح دینی افراطی (باز تعمید گرای)<sup>۴</sup>

د. نهضت اصلاح دینی کاتولیکی (ضد نهضت اصلاح دین)

اصطلاح «نهضت اصلاح دینی»، به معنی عام آن، برای اشاره به هر چهار جنبش [فوق] بکار می رود. این اصطلاح همچنین به معنایی نسبتاً محدودتر، [یعنی] به معنای «نهضت اصلاح دینی پروتستان» نیز به کار می رود که نهضت اصلاح کاتولیک را از شمول خود خارج می کند و در این معنی، به سه حرکت پروتستانی مذکور در بالا اشاره دارد. اما در بسیاری از آثار محققان اصطلاح «نهضت اصلاح دینی» برای اشاره به آنچه که گاهی به «نهضت اصلاح دینی اقتدارگرا»<sup>۵</sup> یا «جریان غالب نهضت اصلاح دینی»<sup>۶</sup> شناخته می شود، به کار می رود. به عبارت دیگر نهضتی که به کلیساهای لوتری و کلیساهای اصلاح شده (از جمله کلیسای انگلستان)<sup>۷</sup> مربوط است و شامل بازتعمیدگرایان (آناباپتیسم) نمی شود.

الف. نهضت اصلاح دینی لوتری

نهضت اصلاح لوتری به طور خاص به سرزمین آلمان و نفوذ فراگیر شخصی فرهمند - مارتین لوتر - مرتبط است. لوتر به ویژه با آموزه عادل شمردگی، که نکته محوری تفکر

1. Indulgence

2. Trent

3. Reformed church

4. Anabaptism

5. magisterial Reformation

6. mainstream Reformation

7. Anglicanism

دینی او را تشکیل می داد، سروکار داشت. نهضت اصلاح دینی لوتر در ابتدا نوعی حرکت دانشگاهی بود که بیشتر به اصلاح تدریس الهیات در دانشگاه ویتمبرگ توجه داشت. دانشگاه ویتمبرگ دانشگاه مهمی نبود، و اصلاحاتی که توسط لوتر و همکارانش در دانشکده الهیات معمول شد چندان مورد توجه واقع نشد. تلاش های شخصی لوتر - مثل اعلام مواد نود و پنج گانه مشهور (۳۱ اکتبر ۱۵۱۷) - بود که موجب جلب علاقه چشمگیر شد و اندیشه های رایج در ویتمبرگ را در معرض توجه مخاطبان بیشتری قرار داد.

به عبارت دقیق تر، نهضت اصلاح لوتری فقط در سال ۱۵۲۲، زمانی که لوتر از انزوای اجباری خود در وارنبرگ<sup>۱</sup> به ویتمبرگ مراجعت کرد، آغاز شد. در سال ۱۵۲۱، شورای شهر ورمس<sup>۲</sup> لوتر را محکوم کرد. حامیان خاصی که برخوردار از موقعیت بودند، در اثر ترس بر جان لوتر او را در خفا به قلعه ای که به «وارنبرگ» معروف بود، منتقل کردند تا این که تهدید علیه جان او منتفی شد. در غیاب لوتر، آندرتاس بودنشتاین فون کارلشتات،<sup>۳</sup> یکی از همکاران دانشگاهی لوتر در ویتمبرگ، برنامه ای اصلاحی را در ویتمبرگ آغاز کرد که ظاهراً رو به افول گذاشت. لوتر با ایمان به این که برای جان سالم به در بردن نهضت اصلاح دینی از کار بی موقع کارلشتات، به وجود او نیاز است، از پناهگاه خود بیرون آمد و به ویتمبرگ برگشت.

در این هنگام، برنامه لوتر برای اصلاح دانشگاه به برنامه اصلاح کلیسا و اجتماع تغییر یافت. دیگر محل فعالیت لوتر جهان اندیشه های دانشگاهی نبود، وی در این زمان بود که دریافت که او را رهبر یک حرکت اصلاحی دینی، اجتماعی و سیاسی ای می شناسند که در نظر بعضی ناظران معاصرش راه را بر نوعی نظم اجتماعی و دینی جدید در اروپا می گشود. در واقع، برنامه اصلاحی لوتر خیلی محافظه کارانه تر از برنامه همکاران او در کلیسای اصلاح شده، مثل اولریش تسوینگلی، بود.

### ب. نهضت اصلاح دینی کالونی

نهضت اصلاح دینی کالونی، که کلیساهای اصلاح شده (مثل کلیساهای پرسبیتری)<sup>۴</sup> را به وجود آورد، ریشه در تحولات شهرهای مهم خاصی (مخصوصاً زوریخ، برن<sup>۵</sup> و

1. Wartburg

2. Diet of Worms

3. Andreas Bodenstein Von Karlstadt

4. the Presbyterians

5. Berne

بال<sup>۱</sup>) در اتحادیه سوئیس دارد. پس از آن، شهر ژنو نقش بارزی در ارتباط با کلیساهای اصلاح شده ایفا کرد. باید توجه داشت که ژنو، در این مرحله، بخشی از اتحادیه سوئیس نبود بلکه دولت شهری بود که بسیار می‌کوشید تا از راه پیمان‌های نظامی و اقتصادی با شهرهای مجاور سوئیس استقلال خود را تضمین کند. در حالی که خاستگاه‌های نهضت اصلاح لوتری به زمینه‌ای دانشگاهی مربوط می‌شد، کلیسای اصلاح شده خاستگاه‌های خود را مدیون سلسله تلاش‌هایی بود که هدف آن، اصلاح اخلاقیات و [شیوه] عبادت کلیسا (و نه ضرورتاً تعالیم آن) بر طبق نوعی الگوی سازگارتر با کتاب مقدس بود. باید تأکید کرد که کالون بود که به این سبک از نهضت اصلاح، شکل قطعی آن را داد، اما ریشه‌های این سبک را، که آبشخور آن شهر مهم سوئیس، زوریخ، است، می‌توان تا مصلحان پیشین، مثل اولریش تسوینگلی و هاینریش بولینگر<sup>۲</sup> دنبال کرد.

بیشتر الهیدانان اولیه کلیسای اصلاح شده، مثل تسوینگلی، دارای پیشینه دانشگاهی بودند، اما برنامه اصلاحی آنها ذاتاً دانشگاهی نبود. آنها توجه خود را به کلیسای معطوف کردند که آن را در شهرهای خاصی از سوئیس، مثل زوریخ، برن و بال دیده بودند. لوتر اعتقاد جازم داشت که آموزه عادل شمردگی اهمیت اساسی در برنامه اصلاح اجتماعی و دینی او دارد، اما متفکران نخستین کلیسای اصلاح شده علاقه نسبتاً کمی به اعتقادات داشتند چه رسد به اعتقادی خاص. برنامه اصلاحی آنان، برنامه‌ای نهادین، اجتماعی و اخلاقی و از بسیاری جهات شبیه مطالبات اصلاحی نشئت گرفته از حرکت اومانستی بود.

امروزه عموماً اعتقاد بر این است که تثبیت کلیسای اصلاح شده با تثبیت نهضت اصلاحی زوریخ، بعد از مرگ تسوینگلی در جنگ (۱۵۳۱)، تحت نظر جانشین وی، هاینریش بولینگر آغاز شد و با ظهور ژنو به عنوان پایگاه قدرت آن و ظهور کالون به عنوان سخنگوی مهم آن، در دهه ۱۵۵۰ پایان یافت. تغییر تدریجی قدرت در درون کلیسای اصلاح شده (در ابتدا از زوریخ به برن و پس از آن از برن به ژنو) در مقطع ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۰ به وقوع پیوست و در نهایت تفوق شهر ژنو، نظام سیاسی آن (جمهوریت) و متفکران دینی آن (در ابتدا کالون، و بعد از مرگ او، تئودور بز) را در کلیسای اصلاح شده تثبیت کرد. این تحوّل از طریق تأسیس دانشگاه شهر ژنو (بنیان‌گذاری شده در سال ۱۵۵۹)، که در آن کشیشان کلیسای اصلاح شده تربیت می‌شدند، تحکیم یافت.

## ج. نهضت اصلاح دینی افراطی (بازتعمیدگرایی)

اصطلاح «بازتعمیدگرا»<sup>۱</sup> سرآغاز خود را مرهون تسوینگلی است - (این واژه در لغت به معنی «دوباره تعمید دهندگان»<sup>۲</sup> است و به چیزی اشاره دارد که شاید شاخص‌ترین جنبه عملی آناباپتیسم بود - اصرار بر این‌که فقط آن دسته از بزرگسالانی که اعتراف همگانی ایمانی را شخصاً بجا آورده باشند، باید تعمید داده شوند). به نظر می‌رسد که آناباپتیسم ابتدا در اطراف زوریخ، به دنبال اصلاحات تسوینگلی در درون این شهر در اوایل دهه ۱۵۲۰، آغاز شد. محور این حرکت گروهی از افراد بودند (از جمله آنان می‌توان کنراد گریبل<sup>۳</sup> را نام برد) که بحث آنها این بود که تسوینگلی به اصول اصلاحی خودش وفادار نبود. به چیزی موعظه می‌کرد و غیر آن را انجام می‌داد.

اگرچه تسوینگلی وفاداری خود را به اصل «فقط کتاب مقدس»<sup>۴</sup> اظهار کرد، اما گریبل احتجاج می‌کرد که او تعدادی از اعمال - از جمله تعمید طفل، ارتباط وثیق بین کلیسا و ریاست دادگاه بخش و شرکت مسیحیان در جنگ - را که توسط کتاب مقدس تأیید یا مقرر نشده بود، ایفا کرد. چنین متفکرانی در پای‌بندی به اصل فقط کتاب مقدس، افراط می‌کردند؛ مسیحیان تابع کلیسای اصلاح شده فقط باید به اموری که به طور صریح در کتاب مقدس تعلیم داده شده اعتقاد ورزند و عمل کنند. تسوینگلی از این امر احساس خطر کرد و آن را نوعی تحول متزلزل‌کننده دید که کلیسای اصلاح‌شده زوریخ را به قطع ریشه‌های تاریخی آن و جدایی از پیوند آن با سنت گذشته مسیحی تهدید می‌کرد.

شماری از عناصر مشترک را در سلسله رویدادهای جنبش آناباپتیستی می‌توان مشاهده کرد: بی‌اعتمادی عمومی به مرجعیت بیرونی، ردّ تعمید اطفال و پذیرش تعمید مؤمنان بالغ، مالکیت مشترک اموال و تأکید بر صلح‌دوستی و آشتی جویی و تسلیم. برای مثال در سال ۱۵۲۷، حکومت‌های زوریخ، برن و سنت گالن<sup>۵</sup> آناباپتیست‌ها را متهم ساختند که معتقدند «هیچ مسیحی حقیقی نمی‌تواند بر سرمایه بهره بدهد یا دریافت کند؛ و همه اموال این جهانی رایگان و مشترکند و همگان حق مالکیت کامل نسبت به آن دارند». به این دلیل است که غالباً «آناباپتیسم» را «جناح چپ نهضت اصلاح دینی» (زُلند ه. بایتون)<sup>۶</sup> یا «نهضت اصلاح دینی افراطی» (جرج هانستون ویلیامز)<sup>۷</sup> می‌شناسند.

1. Anabaptist

2. rebaptizers

3. Conrad Grebel

4. sola scriptura

5. St Gallen

6. Roland H. Baintons

7. George Hunston William

«نهضت اصلاح دینی افراطی» به نظر ویلیامز باید با «نهضت اصلاح اقتدارگرا»، که او آن را در کل با حرکت‌های لوتری و اصلاحی یکی می‌دانست، مقایسه می‌شد.

#### د. نهضت اصلاح دینی کاتولیکی

این اصطلاح را غالباً برای اشاره به حیات مجدد در درون آیین کاتولیک روم در دوره پس از برپایی شورای ترانت (۱۵۴۵) به کار می‌برند. در آثار عالمانه قدیمی‌تر، این حرکت را غالباً «ضد نهضت اصلاح دینی» معرفی می‌کنند. همانطور که این اصطلاح نشان می‌دهد، کلیسای کاتولیک روم به منظور محدود ساختن نفوذ نهضت اصلاحی پروتستان، راه‌های مبارزه با آن را فراهم ساخت. اما به‌طور روزافزون روشن می‌شود که کلیسای کاتولیک روم برای از بین بردن زمینه‌های انتقاد پروتستان‌ها تا اندازه‌ای از طریق اصلاح درونی خود با نهضت اصلاح دینی به مقابله برخاست. به این معنا، حرکت فوق به همان اندازه که عکس‌العملی بر ضد نهضت اصلاح پروتستانی بود، نوعی اصلاح کلیسای کاتولیک روم [هم] بود.

همان دغدغه‌هایی که زیربنای نهضت اصلاح دینی پروتستانی در شمال اروپا بود، موجب احیای کلیسای کاتولیکی، به ویژه در اسپانیا و ایتالیا شدند. شورای ترانت که مهم‌ترین بخش نهضت اصلاح کاتولیکی بود، آموزه‌های کاتولیکی راجع به شماری از موضوعات مبهم را روشن کرد و اصلاحات به شدت ضروری را در ارتباط با سلوک روحانیون، مقررات کلیسایی، تعلیم و تربیت دینی و فعالیت تبلیغی معمول کرد. حرکت برای اصلاح در درون کلیسا عمدتاً از طریق اصلاح بسیاری از فرقه‌های دینی قدیمی‌تر و برقرار ساختن فرقه‌های جدید (از قبیل یسوعیان<sup>۱</sup>) به جریان افتاد. در نتیجه حرکت اصلاحی کاتولیکی، بسیاری از راه و رسم‌های غلط<sup>۲</sup> که در اصل عامل مطالبات اصلاح‌گرانه بود، چه از جانب اومانیسست‌ها و چه از جانب پروتستان‌ها، از بین رفت.

#### موضوعات الهیاتی مورد بحث در نهضت اصلاح دینی

از مجموع تجزیه و تحلیل‌های ارائه شده تا به حال روشن شد که نهضت اصلاح دینی جنبشی پیچیده بود که بحث از موضوعات گسترده‌ای را در دستور کار خود داشت.

محور مباحثات تا اندازه‌ای، منابع الهیات مسیحی بود و تا حدی آموزه‌هایی که از به کار بستن آن منابع پدید آمده بود. ما این موضوعات را بطور جداگانه مورد ملاحظه قرار می‌دهیم.

### الف. منابع الهیات

جریان اصلی نهضت اصلاح دینی، نه در پی برقرار کردن سنت تازه‌ای در مسیحیت بلکه در پی احیا و تصحیح سنت موجود بود. اصلاح‌گرانی مثل لوتر و کالون، با تصریح به این‌که الهیات مسیحی در اصل بر اساس کتاب مقدس بنیان‌گذاری شده است، معتقد به لزوم رجوع به کتاب مقدس به عنوان منبع اولیه و نقدکننده الهیات مسیحی بودند. شعار «فقط کتاب مقدس»، ویژگی شاخص اصلاح‌گران شد. این شعار حاکی از باور اساسی آنان به این‌که بود کتاب مقدس تنها منبع لازم و کافی برای الهیات مسیحی است. اما چنانکه پس از این خواهیم دید، این بدان معنا نبود که آنان منکر اهمیت سنت بودند. این تأکید جدید بر کتاب مقدس چند نتیجه بی‌واسطه داشت. اعتقاداتی که ابتدای آن بر کتاب مقدس را نمی‌توان اثبات کرد یا باید رد می‌شدند، یا باید تصریح می‌شد که پایه و اساسی ندارند. مثلاً اصلاح‌گران علاقه‌ای به آموزهٔ آبستنی مقدس [حضرت] مریم (یعنی این اعتقاد که [حضرت] مریم، به عنوان مادر [حضرت] عیسی [ع]، بدون هیچ شائبه‌ای از گناه آبستن شد) نشان ندادند. آنها این موضوع را فاقد مأخذی در کتاب مقدس می‌دانستند و به این ترتیب آن را کنار گذاشتند. به تدریج، در جامعهٔ مسیحی به جایگاه عمومی کتاب مقدس اهمیت تازه‌ای داده شد. وعظ از روی متن، شرح‌نویسی بر کتاب مقدس و آثار مربوط به الهیات ناظر به کتاب مقدس (مثل کتاب مبادی کالون) به تدریج شاخصهٔ نهضت اصلاح دینی شد.

### ب. آموزهٔ لطف

دورهٔ نخست نهضت اصلاح دینی، تحت تأثیر برنامه شخصی مارتین لوتر بود. لوتر با اعتقاد به این‌که جامعهٔ مسیحیت به طور نادانسته در نوعی پلاژیوس‌گرایی افتاده است، آموزهٔ عادل شمردگی از طریق ایمان را به هر کسی که به او گوش فراداد، اعلام کرد. این

سؤال که «من چگونه می‌توانم خدایی مهربان پیدا کنم؟ و شعار «تنها از طریق ایمان»<sup>۱</sup> در بیشتر [شهرهای] اروپای غربی طنین‌انداز شد و سبب شهرت یافتن مارتین لوتر در بخش عظیمی از جامعه مسیحی گشت.

### ج. آموزه آیین‌های مقدس

در دهه ۱۵۲۰، این دیدگاه که آیین‌های مقدس نشانه‌های ظاهری لطف نادیدنی خدا هستند، در محافل اصلاح‌طلب به خوبی تثبیت شد. این ربط ساختگی بین آیین‌های مقدس و آموزه عادل‌شمردگی (تحولی که به طور خاص به لوتر و همکار او در ویتنبرگ، فیلیپ ملانشتون نسبت داده می‌شد) سبب ایجاد علاقه جدیدی به آیین‌های مقدس شد. دیری نپایید که این بخش از الهیات، موضوع بحث و جدل مهمی از جانب اصلاح‌طلبان شد، که بر سر تعداد و طبیعت آیین‌های مقدس با طرف کاتولیک خود مخالفت داشتند، و [نیز از جانب] لوتر و تسوینگلی که بگونه‌ای خشم‌گینانه بر سر این‌که آیا واقعاً [حضرت] مسیح در مراسم عشاء ربّانی حاضر است و [اگر حاضر است] به چه معنی، بحث می‌کردند. دیدگاه لوتر، که غالباً تحت عنوان «یگانگی جسم و خون مسیح با شراب و نانی که هنگام عشاء ربّانی خورده می‌شود»<sup>۲</sup> از آن یاد می‌شود (اگرچه او خود این اصطلاح را بکار نبرد)، بسیاری از جنبه‌های تعلیم سنتی کاتولیکی در این موضوع را ابقا کرد. دیدگاه تسوینگلی که غالباً آن را «خاطره‌گرایی»<sup>۳</sup> نامیده‌اند (اگرچه در واقع این دیدگاه صورتی از «تبدل معنوی»<sup>۴</sup> است)، با بیان این‌که در غیبت مسیح خاطره او در عشاء ربّانی<sup>۵</sup> زنده می‌شود، معرف جدایی شدید از تعالیم سنتی بود.

### د. آموزه کلیسا<sup>۶</sup>

اگرچه نسل نخست اصلاح‌گران توجه خود را به مسئله لطف معطوف کرده بودند، نسل دوم مسئله کلیسا را در کانون توجه خود قرار دادند. باید دانست که تصور لوتر از «اصلاح» در بدو امر، اصلاح کلیسا از درون بود. او حامیان خود را اصلاح‌کنندگان کلیسا از درون می‌دانست نه یک گروه انشعاب‌یافته. لوتر در پی آن نبود که از کلیسای قرون

1. *sola fide*

2. consubstantiation

3. memorialism

4. Transsignification

5. the Lord's Supper

6. Church

وسطی جدا شود؛ او مجبور شد که عهده‌دار یک برنامه اصلاحی بیرونی درباره کلیسا بشود. لوتر، حتی در همان اواخر [یعنی] در سال ۱۵۱۹، کاملاً پس از کشف «عدالت خدا»<sup>۱</sup> و اعلام مواد نود و پنج‌گانه خود، نوشت:

متأسفانه، در رُم اموری در کار است که اصلاح‌شدنی نیست، اما دلیلی وجود ندارد - و نه می‌تواند وجود داشته باشد! - که کسی خود را از کلیسا جدا کند. بلکه هر چه اوضاع بدتر شود، باید بیشتر به کلیسا کمک کرد و در کنار آن بود؛ زیرا با تفرقه و بیزاری هیچ چیز درست نمی‌شود. شقاق و جدایی بر لوتر تحمیل شد نه این‌که او آن را اختیار کرد. اما در دهه ۱۵۴۰، وقوع جدایی دائمی بین گروه‌های پروتستانی و کلیسای کاتولیکی کاملاً قابل پیش‌بینی بود. اصلاح‌گران پس از جدا شدن از جریان اصلی کلیسای کاتولیک بر سر آموزه لطف، برای ایجاد نوعی نظریه منسجم درباره کلیسا که این جدایی را توجیه کند و اساسی برای کلیساهای جدید پروتستانی نخواستند در شهرهای اروپای غربی به دست دهد، تحت فشار قرار گرفتند. در حالی که لوتر به طور خاص با آموزه لطف سروکار داشت، این مارتین بوسر<sup>۲</sup> و جان کالون بودند که نقشی اساسی در پدید آوردن تصور پروتستانی از کلیسا ایفا کردند.

تحول اساسی عبارت است از صورت‌بندی دوباره ویژگی‌های هویت‌بخش کلیسا. به نظر کالون دو ویژگی تمایزبخش از این دست وجود داشت: تعلیم مطابق با واقع انجیل، و اجرای درست شعائر. بوسر خواهان آن بود که پای‌بندی به انضباط کلیسایی به شکلی شایسته را به عنوان عنصر سوم اضافه کند. کالون، در حالی که اهمیت چنین موضوعی را قبول داشت (مثلاً به دلیل برپا کردن انجمن ژنو) آن را در تعریف کلیسا دارای اهمیت اساسی نمی‌دانست. براساس این رویکرد، کالون احتجاج کرد که پیوستگی تاریخی با کلیسای پاپی برای پروتستان‌ها اهمیت بنیادین ندارد. بنابر استدلال او در کتاب پاسخ به سادولتو<sup>۳</sup>، پیوستگی اعتقادی به مسیحیت اولیه، در قیاس با پیوستگی تاریخی با نهادهای وابسته به آن اهمیت بیشتری داشت. تعلیم دادن آنچه که آگوستین تعلیم داد، بر حفظ پیوند با مجموعه‌ای که با آگوستین پیوند تاریخی داشت، اما، به نظر وی، بر الهیات آگوستین سرپوش گذاشته بود، ترجیح داشت.

1. righteousness of God

2. Martin Bucer

3. Reply to Sadoletto



## ۴- دوران پس از نهضت اصلاح دینی

ظاهراً این یک قاعده کلی در تاریخ است که دوران‌های خلافت شگرف، دوره‌های رکود را به دنبال خود دارند. [دوران] نهضت اصلاح دینی [هم از این قاعده] مستثنی نیست. دوران پس از نهضت اصلاح، شاید به خاطر تمایل به محافظت از یافته‌های این دوران، شاهد بسط نوعی رویکرد قویاً مدرسی به الهیات بود. یافته‌های اصلاح‌طلبان، از طریق ایجاد تعدادی از آثار نظام‌مند درباره الهیات مسیحی، تدوین شد و جاودانه گشت. در دوره پس از مرگ کالون، دلبستگی تازه‌ای به روش - یعنی سامان‌دهی نظام‌مند تصورات و استنتاج منسجم آنها - شدت یافت. الهیدانان اصلاح‌گر خود را موظف به دفاع از اندیشه‌های خویش هم در برابر رقیبان لوتری و هم رقیبان کلیسای کاتولیک روم دیدند. ارسطوگرایی، که تا این زمان از نظر کالون تا حدی در معرض تردید بود، اینک به عنوان پشتیبان مورد استفاده قرار گرفت. برهانی ساختن سازگاری درونی و انسجام کالونیزم اهمیت روزافزونی یافت. در نتیجه این امر، بسیاری از نویسندگان کالونی، به این امید به ارسطو بازگشتند که نوشته‌های ارسطو درباره روش بتواند سرنخ‌هایی را برای استوار ساختن الهیات بر بنیان عقلی محکم‌تری، در اختیار آنان قرار دهد. تحولات زیر در طی این دوره اهمیت خاص دارند:

(الف) علاقه جدید به روش. اصلاح‌طلبانی مثل لوتر و کالون علاقه نسبتاً کمی به مسائل مربوط به روش داشتند. الهیات نزد این دو، در درجه اول، با تفسیر کتاب مقدس سروکار داشت. در واقع، کتاب مبادی کالون را می‌توان نوعی اثر راجع به «الهیات مربوط به عهدین» دانست که مفاهیم اصلی کتاب مقدس را به صورتی منظم جمع‌آوری و عرضه می‌کند. اما در مکتوبات تئودور بز، جانشین کالون در مدیریت فرهنگستان ژنو (موسسه تربیتی مربوط به کشیش‌های پیرو کالون در سراسر اروپا)، علاقه جدیدی نسبت به مسائل مربوط به روش وجود داشت. آنان برای ترتیب منطقی مطالب و استوار ساختن آنها بر اصول اولیه اهمیت فوق‌العاده قائل بودند. شاید تأثیر این تحول در چگونگی پرداختن بز به آموزه تقدیر ازلی بسیار آشکار است. به این نکته بعداً می‌پردازیم.

ب. رشد آثار مربوط به الهیات نظام‌مند. ظهور حکمت مدرسی در درون محافل الهیاتی لوتری، کالونی و کاتولیکی منجر به پیدایش آثار گسترده در باب الهیات نظام‌مند

شده که از بسیاری جهات با کتاب الهیات جامع<sup>۱</sup> توماس آکویناس قابل مقایسه است. هدف این آثار آن بود که تقریرهای موشکافانه و جامعی از الهیات مسیحی عرضه کنند و نقاط قوت دیدگاه‌های خود و نقاط ضعف حریفان خود را اثبات کنند.

به این ترتیب، تئودور بز (۱۶۰۵-۱۵۱۹)، نویسنده مشهور پیرو کالون، که از سال ۱۵۵۹ تا ۱۵۹۹ سمت استادی الهیات را در فرهنگستان ژنو بر عهده داشت، سه جلد از کتابش به نام *Tractationes Theologicae* را نوشت (۸۲-۱۵۷۰). این سه جلد، با استفاده از منطق ارسطویی، تقریری به لحاظ عقلی منسجم از عناصر اصلی الهیات اصلاح شده را عرضه می‌کند. حاصل کار نوعی تقریر شدیداً استدلالی و از حیث عقلی دفاع‌پذیر از الهیات کالون است که در آن، بعضی از مسائل حل‌ناشده این الهیات (که عمدتاً به آموزه‌های تقدیر ازلی و کفارہ مربوطند) توضیح داده می‌شود. برخی از نویسندگان چنین اظهار نظر کرده‌اند که دلبستگی به وضوح منطقی بز، او را به ارائه تصویری خطا از کالون در تعدادی از نکات حساس کشانده است؛ دیگران چنین احتجاج کرده‌اند که بز، با نظم و ترتیب بخشیدن به نتایج غیرمنسجم الهیات کالون، آن را کارآمدتر کرد. به این ترتیب، نقطه آغاز الهیات اصلاح شده به پرداختن به اصول کلی انجامید نه یک حادثه تاریخی خاص. این تقابل با کالون روشن خواهد بود. محور الهیات و خاستگاه آن نزد کالون، چنان‌که کتاب مقدس بر این امر گواہ است. عیسی مسیح است.

### اعترافی کردن و دل‌مشغولی نسبت به آموزه صحیح

آیین لوتری و آیین کالونی در بسیاری جهات بسیار با یکدیگر مشابهت داشتند. هر دو مدعی بودند که انجیلی هستند و کم و بیش یک سنخ از جنبه‌های اساسی آیین کاتولیک روم را رد می‌کردند. اما لازم بود که از یکدیگر متمایز شوند و معلوم شد که مطمئن‌ترین راه برای بازشناسی دو مجموعه‌ای که در صورت عدم ایجاد تمایز خیلی شبیه به هم هستند، آموزه‌های دینی است. پیروان لوتر و پیروان کالون در بیشتر وجوه اعتقادی هماهنگی گسترده‌ای داشتند. با این حال، یک موضوع در کار بود - آموزه تقدیر ازلی - که این دو در باب آن اختلاف بنیادین داشتند. تأکیدی که پیروان کالون، در سال‌های ۱۵۵۹-۱۶۶۲، بر آموزه تقدیر ازلی داشتند، تا اندازه‌ای منعکس‌کننده این واقعیت است

که این آموزه آنها را از هم قطاران لوتری‌شان متمایز می‌ساخت. اهمیت این نکته را به آسانی می‌توان از طریق مقایسه وضعیت آلمان با وضعیت انگلستان تصدیق کرد. نهضت اصلاح دینی انگلستان در قرن شانزدهم، که تحت حاکمیت هنری هشتم (۱۵۰۹-۱۵۴۷) بود، چندان ارتباطی با هم‌تای آلمانی خود نداشت. در آلمان بین لوتری‌ها و کاتولیک‌ها کشمکش طولانی‌ای وجود داشت و هر یک تلاش داشت که در منطقه مورد منازعه کسب نفوذ کند. در انگلستان، هنری هشتم به آسانی اعلام کرد که فقط یک کلیسای ملی در قلمرو او وجود دارد. به فرمان شاه فقط یک گروه مسیحی در انگلستان وجود داشت. کلیسای اصلاح شده انگلیسی ملزم نبود که خود را به گروه مسیحی دیگری در منطقه مرتبط بداند. نهضت اصلاح دینی در انگلستان، در آغاز، حرکت خود را به گونه‌ای آغاز کرد که نیاز به هیچ‌گونه اعلام موضع اعتقادی نداشت، از این حیث که خطوط [فکری] کلیسا در انگلستان به لحاظ اجتماعی قبل از نهضت اصلاح دینی دقیقاً به همان شیوه بعد از این نهضت مشخص شد. این بدان معنا نیست که بگوییم هیچ‌گونه بحث الهیاتی در زمان نهضت اصلاح دینی در انگلستان درنگرفت؛ شایان ذکر است که این بحث‌ها را سرنوشت‌ساز و هویت‌بخش تلقی نکردند (مک‌گراث ۱۹۹۰).

کلیسای لوتری در آلمان مجبور بود که موجودیت و خطوط اعتقادی خود را اعلام و از آن دفاع کند؛ زیرا از کلیسای کاتولیکی قرون وسطی منشعب شده بود. کلیسای کاتولیک در مناطق مربوط به لوتر ادامه حیات داد و مذهب لوتری را وادار به پرداختن به توجیه موجودیت خود کرد. اما کلیسای وابسته به هنری در انگلستان خود را متصل به کلیسای قرون وسطی دانست. کلیسای انگلستان به عنوان یک واحد اجتماعی، کم و بیش به طور کامل معرفی شده بود؛ به گونه‌ای که نیازی به معرفی بیشتر در سطح اعتقادی نداشت. مجموعه‌های گوناگون مشتمل بر ضوابط ایمانی که در طی دوره فرمانروایی هنری هشتم انتشار یافت، حاکی از نوعی جدایی مشخص از آیین کاتولیک سنتی و رفتن به سوی پذیرش حداقل بعضی جوانب آیین پروتستان بود. این فرآیند در دوره حاکمیت ادوارد ششم ادامه یافت اما در دوره حاکمیت ماری ثدودور سرکوب شد و در دوره حاکمیت الیزابت اول به طور نامحسوسی تغییر جهت داد. معهذ این اصل بنیادین دست نخورده ماند که کلیسای انگلستان صرف نظر از هویت الهیاتی، فقط یک کلیسای

انگلیسی و آن [هم] در پیوند با کلیسای پیش از نهضت اصلاح دینی است. دربار الیزابت<sup>۱</sup> (۱۵۵۹) مقرر داشت که در انگلستان فقط یک کلیسای مسیحی در کار است و آن کلیسای انگلستان، که حق انحصاری کلیسای ماقبل نهضت اصلاح دینی را در اختیار داشته و کلیسایی را به جای آن نشانده که مرجعیت سلطنت را، به جای مرجعیت پاپ به رسمیت می شناسد. به این ترتیب، برای کلیسای انگلستان دلیلی وجود نداشت که خود را دل مشغول مسائل اعتقادی کند. الیزابت اطمینان داد که این کلیسا هیچ رقیبی در انگلستان ندارد. یکی از اغراض پرداختن به اعتقادات، منشعب شدن است - و برای کلیسای انگلستان چیزی نبود که خود را از آن جدا سازد. انگلستان در دوران نهضت اصلاح دینی و دوران مابعد این نهضت، از عواملی که در بیشتر نقاط اروپا موضوع اعتقادات را آنچنان پراهمیت کرد جدا نگاه داشته شد.

### پیدایش مذهب اصالت عقل<sup>۲</sup>

نکته دارای اهمیت اساسی در این جا، توجه به اوضاع و احوال سیاسی در اروپا، مخصوصاً آلمان، در اواخر قرن شانزدهم است. در دهه ۱۵۵۰، آیین لوتری و کلیسای کاتولیک روم در مناطق مختلف آلمان کاملاً تثبیت شد. نوعی بن بست دینی بسط پیدا کرده بود که دیگر مجال برای گسترش یافتن مذهب لوتری در مناطق پیرو کلیسای کاتولیک باقی نگذارده بود. بنابراین، نویسندگان لوتری، از طریق نشان دادن سازگاری درونی مذهب لوتری و ایمان آن به کتاب مقدس، بر دفاع از این مذهب در سطح دانشگاهی تکیه کردند.

اگر اعتبار عقلانی آیین لوتری به شکلی قابل قبول معرفی می شد، انتظار می رفت که این مذهب بتواند برای پیروان کلیسای کاتولیک کاملاً جذاب از آب درآید و آنها را نسبت به نظام اعتقادی خودشان دلسرد کند. اما تقدیر چنین نبود. نویسندگان کاتولیک با کمک گرفتن از مکتوبات توماس آکویناس، در قالب آثار الهیات نظام مند، که پیچیدگی روزافزونی پیدا می کرد، به پاسخ گویی پرداختند. یوهانس کاپریلوس<sup>۳</sup> شهر اسپانیایی سالامانکا<sup>۴</sup> را مرکز مطالعات تومیستی قرار داد و اصل مبتنی بودن فهم مکتب توماس بر

1. Elizabethan Settlement

2. rationalism

3. Johannes Capreolus

4. Salamanca

کتاب جامع الهیات، به جای کتاب پیشین شرحی بر جملات<sup>۱</sup> را، که هم‌اکنون به طور گسترده مقبول افتاده است، تثبیت کرد. انجمن عیسوی<sup>۲</sup> (بنیان‌گذاری شده در ۱۵۳۴) به سرعت خود را به عنوان نیروی فکری هدایت‌گر در درون کلیسای کاتولیک روم تثبیت کرد. نویسندگان برجسته آن، مثل روبرتو بلارمین<sup>۳</sup> و فرانسیسکو دِسوآرِز<sup>۴</sup> سهم عمده‌ای در دفاع فکری از آیین کاتولیکی داشتند.

با توجه به این‌که مذهب کالونی تهاجم عمده‌ای را به خطه‌ای آغاز کرد که پیش از این لوتری بود، وضعیت در آلمان در طی دهه ۱۵۶۰ و دهه ۱۵۷۰ حتی پیچیده‌تر [از جاهای دیگر] شد. در این زمان سه فرقه عمده مسیحی، غالباً در یک منطقه جغرافیایی، به طور جدی تثبیت شدند - مذهب لوتری، مذهب کالونی و مذهب کاتولیکی روم. هر سه برای تعیین هویت خود تحت فشار شدید بودند. پیروان لوتر مجبور بودند که تفاوت‌های خود را با پیروان کالون از یک سو و با پیروان کلیسای کاتولیک رم از سوی دیگر توضیح دهند. [تعیین] اعتقادات، مطمئن‌ترین راه تعیین هویت و توضیح تفاوت‌ها از کار درآمد: «ما به فلان معتقدیم و آنها به بهمان». امروزه به طور کلی از دوره ۱۵۵۹-۱۶۲۲، که مشخصه آن تأکید تازه بر اعتقاد بود، به عنوان «دوره ارتدکسی» یاد می‌کنند. شکل جدیدی از گرایش به حکمت مدرسی هم در محافل الهیاتی پروتستانی و هم محافل الهیاتی پیرو کلیسای کاتولیک شروع به رشد کرد، هم‌چنان‌که هر دو مذهب در صدد نشان دادن عقلانی بودن و پختگی نظام‌های [فکری] خود بودند.

نتیجه این امر، شاید به طور اجتناب‌ناپذیری، پیدایش تدریجی عقل‌گرایی در الهیات اروپای غربی بود؛ از این جهت که دستیابی به توافق بر سر [مسئله] چپستی و تفوق منابع الهیاتی میسر نبود، محل بحث به [سؤال از] عقلانی بودن اعتقادات حاصل آمده برای هر فرقه تغییر یافت (فاکس ۱۹۸۷). از اواخر سده پانزدهم به بعد، هم در ارتدکسی پروتستانی و هم در همتای کاتولیک آن، نقش عقل اهمیت روز افزونی پیدا کرد. نقطه اوج این رویکرد را می‌توان در آثار پیروان برجسته لوتر و نظریه‌پردازان اعتقادی کلیسای اصلاح شده، در قرن هفدهم، مشاهده کرد.

به هر حال، روند فوق به این دیدگاه میدان داد که عقل منبعی مستقل از ویژگی‌های

1. Commentary on the Sentences

2. Society of Jesus

3. Roberto Bellarmine

4. Francisco de Suarez

سنت دینی است، که می‌تواند برای الهیات عقلی به مثابه بنیانی کافی و وافی به کار آید. جنگ‌های سی‌ساله، که با قرارداد صلح وستفاليا<sup>۱</sup> (۱۶۴۸) پایان یافت، بر سر موضوعات دینی درگرفت و استمرار یافت. هنگام پایان یافتن این جنگ، در اروپای غربی بی‌رغبتی خاصی نسبت به مطالب مرتبط به دین وجود داشت که در واکنش به تندروی‌های دینی جامعه پیورتین‌ها در انگلستان [این بی‌رغبتی] انگیزه قوی‌تری یافت.

ارج نهادن همگانی به محسنات تسامح دینی، پیدایش آرمان‌های آزاد اندیشانه را شتاب بخشید. ظهور عقل‌گرایی، در آغاز در شکل‌هایی متأثر از فلسفه لاک، در انگلستان، و به دنبال آن در شکل‌های روشن‌تر در جنبشی که با مسامحه به «دئیسم»<sup>۲</sup> معروف است، قابل مشاهده است. در پایان دوره‌ای که در این فصل مورد بررسی قرار گرفت، انتقال به مدرنیته قطعی است. در نظر بسیاری کسان، جنگ‌های دینی تقریباً نسخه بدل نظامی برای نوعی احتجاج الهیاتی بنیادین است. ظاهراً به طور قابل توجهی نوعی جهت‌گیری جدید در دست اجرا بود. تأکید تازه بر عقل ظاهراً تنها راه به سوی آینده را ارائه می‌کرد. به این ترتیب، چنان اوضاع و احوال فرهنگی ای پدید آمد که به جهان‌بینی عقل‌گرایانه، که از ویژگی‌های دوره روشنگری<sup>۳</sup> بود، روی موافق نشان داد.